

اسلام و گفت و گوي ادیان

<?xml encoding="UTF-8?">

چکیده

بحث گفت و گوي ادیان براي دستیابی به وجوه مشترک از دیر زمان میان ادیان الهی مطرح بوده است. در این مقال به این مبحث از منظر اسلام توجه شده است. نخست به طور فشرده و خلاصه به معنی و تاریخچه آن اشاره شده، سپس بر ضرورت گفت و گو از نظر اسلام توجه شده، آنگاه به فایده هایی که بر این بحث مترتب می شود به اجمال و بر اساس آیات قرآن پرداخته شده و در پایان چهار پیش شرط که باید طرفداران گفت و گو به آن ملزم باشند، مورد بررسی قرار گرفته است.

مقدمه

تاریخ گفت و گو و مباحثه را باید با تاریخ پیدایش بشر یکی دانست (1) و همچنین مباحثه میان ادیان با هدف به پیروزی رساندن اعتقادات خود و از میدان بیرون راندن رقیب از دیرزمان صورت گرفته است. اما گفت و گو به معنای دستیابی به بینشها و ارزشهای مشترک که اخیراً روح تازه ای یافته است (2) و مورد توجه ادیان قرار گرفته، نمی توان بدرستی گفت از چه زمانی آغاز شده است. مطالعه در تاریخ ادیان بزرگ چون مسیحیت و یهودیت این حقیقت را بر ما نمایان می کند. که هر کدام از اینها فقط خود را بر حق و دیگری را بر باطل می دانسته اند. (3) قرآن برخورد یهود و مسیحیت را این گونه بیان کرده است :

(قالت الیهود لیست النصری علی شیء و قالت النصری لیست الیهود علی شیء) (4) یهود گفتند : مسیحیان بر چیزی از حق استوار نیستند و مسیحیان نیز گفتند : یهودیان بر چیزی از حق نیستند.

ظهور اسلام به عنوان یک دین جهانی و غلبه اعتقادی و جغرافیایی سریع آن در همان سالهای اولیه نقطه عطفی جهت خاتمه بخشیدن به این نوع برخورد فکری و روش و منش غیر اصولی در ارائه فکر دینی لاقابل در این زمینه بود. اسلام راه گفت و گو و مباحثه را با دیگر ادیان برای دستیابی به مشترکات گشود و آن را روش شایسته در ارائه فکر دینی به طریق آزادی و بدون اکراه دانست.

اسلام بر گفت و گو و مباحثه منطقی تاکید بسیار ورزید و این در حالی بود که چنین نشانه ای در هیچ یک از ادیان آسمانی چه در متون مقدس و چه در سیره و سنت علمای دینی آنان دیده نمی شد. (5) هر چند بعضی از ادیان تبلیغی چون مسیحیت داعیه تبلیغ و جذب پیروان جدید را داشتند، ولی هرگز تن به این مهم با ادیان دیگر ندادند.

قرآن و گفت و گو

در قرآن گفت و گو با موافقان و مخالفان هم به عنوان یک شیوه پسندیده مطرح شده و هم مصادیق بسیاری از آن ذکر شده است. نخستین کسی که طبق آیات قرآن به گفت و گو پرداخته، خداوند متعال است. در مساله

خلقت آدم، با ملائکه سخن گفته و آنها نیز نظرات خود را بیان نموده‌اند خداوند جهت اثبات مدعای خود آدم را بر آنان عرضه داشت تا آدم تواناییهای خودش را به آنان نشان دهد و به این وسیله خطای ملائکه را در پیش داوری نسبت به خلقت آدم کاملاً روشن ساخت. (6) با شیطان که تمرّد و سرپیچی کرده بود نیز به گفت و گو پرداخت و به او تا قیامت مهلت داد. (7) انبیاء نیز با اقوام و مخالفانشان به بحث پرداخته‌اند، بیشترین گفت و گو را نوح با قوم خود داشت که نهصد و پنجاه سال (8) به طول انجامید و به او گفتند (یا نوح قد جادلتنا فاکثر جدالنا) (9) ؛ یعنی ای نوح تو با ما جدل و گفت و گو بسیار کردی. نوح همچنین در مورد فرزندش با خداوند به بحث پرداخت. (10) ابراهیم نیز افزون بر بحث با قومش در مورد برداشتن عذاب از قوم لوط با خداوند بحث نمود. (11) همچنین پیامبران دیگر همچون صالح، لوط، موسی، عیسی : و... با قوم خودشان بحث کرده‌اند که در قرآن آمده است.

پیامبر اکرم (ص) و امامان معصوم (علیهم السلام) نیز با مخالفان و موافقان بحثهایی نموده‌اند که بخشی از آن را مرحوم طبرسی در کتاب ارزشمند "الاحتجاج" گردآوری نموده است. وی در مقدمه کتاب بحثی درباره جدال و اقسام آن نموده و نمونه‌هایی از جدال احسن پیامبر (ص) با کفار که در قرآن ذکر شده، آورده است. آنگاه بحثهایی که آنان با دیگران داشته‌اند که در روایات نقل شده به ترتیب معصومین جمع نموده است. به هر حال در قرآن آیاتی وجود دارد که بحث و گفت و گو را وظیفه می‌شمارد از قبیل : (ادع الی سبیل ربک بالحکمه و الموعظه الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن) (12) یعنی با حکمت و پند پسندیده به راه پروردگارت فراخوان و با آنان به گونه‌ای که بهتر است جدل (بحث) کن. این آیه تصریح دارد که وظیفه پیامبر (ص) در راه دعوت مردم به دین خدا حکمت و موعظه حسنه است و راه دفاع از آن، جدال احسن می‌باشد. (13) در آیه‌ای دیگر به همین مضمون این مجادله را در خصوص اهل کتاب به انحصار می‌گوید :

(و لا تجادلوا اهل الکتاب الا بالتی هی احسن) (14) یعنی با اهل کتاب جز به گونه‌ای که بهتر است جدل نکنید. در این آیه خطاب متوجه همه مؤمنین است.

در آیه 64 سوره آل عمران قرآن رسماً از پیامبر خواسته است که وارد گفت و گو با اهل کتاب شود و محور اصلی بحث نیز مشخص شده، ملاحظه کنید :

(قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لا نشرک به شیئاً و لا یتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون) یعنی ای اهل کتاب به سخنی روی آورید که میان ما و شما یکسان است این که جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او قرار ندهیم و برخی از ما برخی دیگر را غیر از خداوند یکتا به خدایی نگیرد. اگر روی گردانند بگویید گواه باشید که ما فرمانبرداریم. نکته‌هایی که در این آیه به آن توجه داده شده عبارت‌اند از :

1- (قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم) در این فراز خداوند دستور صریح داده است که پیامبر (ص) باب گفت و گو با اهل کتاب را بگشاید و محور اساسی بحث، موضوع توحید باشد که سخن همه انبیاء پیشین بوده است. (15)

2- از اثبات وجود خدا بحث را آغاز نکنید بلکه سخن از نپرستیدن غیر خداوند باشد. کلام را برای نفی شریک آورده نه اثبات وجود خدا، زیرا قرآن شریف اثبات وجود خداوندی و حق بودن آن را مفروغ عنه و امری فطری می‌داند و اساساً در فرهنگ قرآن، انسانها در اصل پرستش خداوند (بجز معدودی از سر عناد) تردید به خود راه نمی‌دهند.

حتي آنجا که سخن از بت پرستان مي‌شود، آنان را نيز خداشناس مي‌داند (16) که پرستش بت را براي تقرب به خدا انجام مي‌دهند (ما نعبدهم الا ليقربونا الي الله زلفي) (17). مشکل هميشه در عدم شناخت شرک بوده است و انسانها با اينکه گرفتار آن مي‌شده‌اند اما غافل از آن بوده‌اند به تعبير قرآن (ما يومن اکثرهم بالله الا و هم مشرکون) (18) يعني و بيشتر مردم به خدا ايمان نمي‌آورند مگر آنکه مشرک شوند. امام صادق (ع) در مورد فلسفه اينکه بني اميه چگونه توانستند به نام اسلام و توحيد بر مردم حکومت کنند، اين نکته ظريف را بيان داشته‌اند :

همانا بني اميه براي مردم تعليم ايمان را آزاد گذاردند و تعليم شرک را آزاد نگذاشتند، زيرا اگر مردم را بر آن وادار مي‌کردند آن را نمي‌پذيرفتند. (19) علامه مجلسي در ذيل اين روايت چنين مي‌گويد :

مقصود امام اين است که آنها چيزي که مردم را از اسلام بيرون برد يادشان نمي‌دادند، زيرا اگر اينها را به مردم ياد مي‌دادند و مردم متوجه مي‌شدند هرگز از امثال آنها پيروي نمي‌کردند . (20)

3- در بحث نفي پرستش غير خدا دو نکته اساسي وجود دارد که بايد در باره آن گفت و گو نمود :

الف) شريک براي او قرار ندهيم (لا نشرك به شيئا) (شرکي که لازمه اعتقاد به "تثليث" يا "اتخاذ ابن" و امثال آن باشد) زيرا الوهيت مقامي است که هر چيز از هر جهت به او پناهنده شده؛ در او حيران مي‌شود و منشا تمام کمالات موجودات با کثرت و ارتباطي که با يکديگر دارند، در او هست. پس لازم است آدمي خدا را عبادت کند از آن رو که تنها و معبود واحدي است که شريک ندارد.

ب) (و لا يتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله) اشاره به آنچه در ميان اهل کتاب وجود داشته است که : (اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله) (21) زيرا افراد جامعه با تمام امتيازي که بر يکديگر دارند همه از يک حقيقت واحد (حقيقت انساني) هستند. صحيح نيست که بعضي از آنها اراده و هواي نفعي خود را بر بعض ديگر تحميل کند، مگر آنکه معادل آن را از طرف خود تحمل کرده باشد که اين همان تعاون در به دست آوردن مزايای حيات مي‌باشد، اما خضوع تمام افراد يا يک فرد از آنان، نسبت به فرد ديگر از هموعان خود، بطوري که او را از بعضيت و تساوي در حقوق خارج کند و بواسطه استعلاء و تحکم فرد مطاع را "رب" خود و مالک مطلق العنان خویش بگيرد و وي را در تمام اوامر و نواهي اش اطاعت کند، اين خود مطلبي است که باطل کننده فطرت و مخرب پايه انسانيت خواهد شد.

4- همانگونه که ملاحظه شد در اين گفت و گو بحث بر سر اصول کلي و امور فطري است که بين همه اديان مشترک مي‌باشد و در اين آيه بحث از دعوت به اسلام (دين خاص) نشده است.

5- (فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون) اين بخش از آيه نحوه پايان دادن به بحث با اهل کتاب را بيان داشته است که اگر آنان نپذيرفتند و به ندای فطرت خودشان که هيچ دليلي بر رد آن ندارند، پاسخ نگفتند و به دعوت همه انبياء بي اعتنايي کردند، شما اعلام کنيد ما اين اصول را پذيرفته و به آن پايبنديم و شما بر آن گواه باشيد (بدون هيچ گونه درگيري و تحميل عقیده از آنها جدا شويد) .

و به عبارتي اکنون که شما به اين امور فکري پشت کرديد، اينگونه نيست که ما اين اصول را نادیده بگيريم و به آن بي اعتنا باشيم. بلکه ما ادامه دهنده راه انبياء سلف و لبيک گو به ندای فطرتيم و شما نيز آن را در حرکات و اعمال ما مشاهده خواهيد کرد.

در هر حال اسلام با اينکه دين کامل و جامع را منحصر در خود مي‌داند، ولي حاضر به زندگي مشترک با اهل کتاب به نحو مسالمت‌آمیز است.

1- پایان دادن به دشمنیها منشا اختلافات بشري (22) و دشمنیها معمولا یا از سر سلطه گری و استثمار و غارت است که در این صورت راهی جز برخورد از موضع قدرت وجود ندارد، احکام جهاد (که در واقع همان دفاع است) برای این منظور قرار داده شده است.

یا بر اثر برداشتهای گوناگون در مسایل اعتقادی، اجتماعی و... می‌باشد، این گونه اختلافات ریشه در تفکر و دیدگاه اشخاص دارد. هر دیدگاهی که خود را بر حق می‌داند بجای تندي، خشونت و تعصب باید با منطق و استدلال به سراغ مخالف خود برود، زیرا اعتقاد امری قلبی است و نمی‌توان با زور کسی را به باور رساند و تجربه ثابت نموده حتی آنجا که مطلب حقی را خواسته‌اند با استفاده از زور به کرسی بنشانند، ناموفق بوده‌اند و در برابر آن موضعگیری شده است. مطمئنا با برخورد منطقی می‌توان دشمنیها را تبدیل به دوستی نمود. قرآن در این باره به پیامبر توصیه می‌فرماید: (و لا تستوي الحسنة و لا السيئة ادفع بالتي هي احسن فاذا الذي بينك و بينه عداوة كانه ولي حميم) (23) یعنی خوبی و بدی یکسان نیست. همواره به گونه‌ای که خوبتر است مباحثه کن تا کسی که میان تو و او دشمنی است چون دوست مهربان شود.

به کار بردن واژه "احسن" مؤمنان را ملزم می‌کند که از تعبیر نیکو استفاده کنند و با رویی خوش با طرف مقابل مواجه شوند و از کلمات مستهجن و تحریک‌آمیز که کدورت‌ها و دشمنیها را افزایش می‌دهد پرهیز نمایند. تا به این وسیله دلمشغولی و محبت خود را به طرف مقابل نشان دهد، یقینا این شیوه در دیگران موثر خواهد بود. اسلام خواسته است با باز کردن باب گفت و گوها، دشمنیهایی که در طول تاریخ به خاطر متهم کردن یکدیگر به عقاید باطل پیش آمده و منشا خونریزیها و جنگهای خانمان سوزی شده است کنار گذاشته شود گرچه حکومتها برای سلطه خود از دیدگاهها و نظرات سوء استفاده نموده‌اند.

2- زمینه‌سازی هدایت دستیابی به حق و نجات از کژفهمی و انحرافات خواسته هر انسانی است. برای رسیدن به این آرزو رعایت اصولی الزامی است از جمله مهمترین آنها ایجاد روحیه حق طلبی است. انسان آنگاه می‌تواند به حق پی برد که بدون هیچ تعصب و پیش داوری با افکار و اندیشه‌های مختلف روبرو شود و دلایل هر کدام را مورد بررسی قرار دهد تا بهترین آنها را شناخته و بپذیرد، مسلما اگر فردی با ذهنیت خاصی با مطلبی روبرو شد، نمی‌تواند درستی و نادرستی آن را تشخیص دهد. در نتیجه به مطلوب خود که پی بردن به حق است نخواهد رسید. قرآن در این زمینه می‌گوید:

(فبشر عباد الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه اولئك الذين هداهم الله و اولئك هم اولوا الالباب) (24) یعنی بندگانم را بشارت ده؛ همان کسانی به سخن گوش می‌دهند و آنگاه از بهترین آن پیروی می‌کنند. اینانند که خداوند هدایتشان کرده و اینانند که خردمندانند.

از امام موسی بن جعفر (ع) روایت شده است که خداوند در این آیه به اهل تعقل و اندیشه بشارت داده است. (25) و این بشارت مختص به مؤمنان نیست.

علامه طباطبایی از این آیه دو نوع هدایت برداشت کرده است. هدایت اجمالی و هدایت تفصیلی. هدایت اجمالی را همین روحیه حق پذیری دانسته و می‌فرماید با این روحیه می‌توان به هدایت تفصیلی که فهم کلیه معارف الهی است دست یافت. (26)

داعیه‌داران گفت و گو چند اصل را به عنوان اصل موضوعی باید پذیرفته باشند. این اصول عبارت‌اند از :

الف - اصل توجه به علم و آگاهی حکماء و فلاسفه وجه ممیزه انسان را از دیگر حیوانات صفت نطق او می‌دانند. منظور آنان قدرت تفکر و اندیشه در انسان است که به وسیله زبان ابراز می‌شود. اما در میان انسانها بر خلاف این امر ذاتی اشخاصی یافت می‌شوند که هیچ اعتنایی به تعقل و اندیشه ندارند قرآن این گروه را از بدترین جانوران معرفی نموده و از جرگه انسانیت دور می‌داند. می‌فرماید :

(ان شر الدواب عند الله الصم البکم الذین لا یعقلون) (27) یعنی بدترین جانداران نزد خدا کسانی هستند که از شنیدن و گفتن حرف حق کر و لال‌اند و اصلاً تعقل نمی‌کنند.

به طور طبیعی روی سخن ما با این گروه نیست و اینها اهل بحث نیستند.

در منابع دینی ما از جهات مختلفی به مساله علم توجه شده است. که به صورت فهرست وار به آنها اشاره می‌کنیم.

- 1- تحصیل علم همانند سایر واجبات، واجب است.
- پیامبر (ص) فرمودند : طلب العلم فريضة علي كل مسلم (28) یعنی فراگیری علم بر هر مسلمانی واجب است.
- 2- محدود به زمانی خاص نیست.
- از پیامبر (ص) نقل شده است : اطلبوا العلم من المهد الي اللحد يعني ز گهواره تا گور دانش بجوي.
- 3- محدود به مکان خاصی نیست و هر کجا علمی یافت شد باید به سراغ آن رفت.
- پیامبر (ص) می‌فرمایند : اطلبوا العلم و لوا بالصين (29) به دنبال علم بروید هر چند به چین (دورترین نقطه آن روزگار) باشد.
- از امام باقر (ع) نقل شده است : لو يعلم الناس ما في طلب العلم لطلبوه و لو بسفك المهج و خوض اللج (30) یعنی اگر می‌دانستند در نتیجه تحصیل علم به چه سعادت‌هایی می‌رسند به دنبال آن می‌رفتند ولو آنکه خونشان در آن راه ریخته شود و یا به دریاها وارد شوند.
- 4- محدود به فراگیری از شخص و گروه خاصی نیست.
- می‌فرمایند : الحكمة ضالة المؤمن فحيثما وجد احدكم ضالته فليأخذها (31) یعنی حکمت گمشده مؤمن است پس هر کجا گمشده‌اش را یافت او را بگیرد.
- در روایات دیگر تعبیر "ولو عند المشرك" یا "ولو من اهل النفاق" دارد یعنی چه آن حکمت نزد مشرک یا نزد منافق باشد.

حتی در تعبیری از امام (ع) وارد شده است که حق را از اهل باطل بپذیرید ولی باطل را ولو از اهل حق باشد نپذیرید. و حضرت در ذیل حدیث می‌فرمایند : خودتان سخن شناس باشید (32) یعنی آنچه اهمیت دارد کلام است نه گوینده آن.

از سوی دیگر در مذمت جهل و نادانی به نکاتی توجه داده‌اند از جمله :

- 1- نادانی موجب خواری و ذلت می‌شود :
- حضرت علی (ع) می‌فرماید : اذا ارذل الله عبدا حضر عليه العلم (33) یعنی چون خدا بنده‌ای را زیون خواهد از دانش بی‌بهره‌اش کند.
- حضرت در توصیف زمان بعثت پیامبر می‌فرماید : و استخفهم الجاهلية الجهلاء (34) پیامبر وقتی برانگیخته شد که مردم جاهلیت را، جهل آنان خوار کرده بود.

این امر طبیعی است که وقتی کارها بر روی علم می‌چرخد و زندگی بر محور علم قرار دارد و همه شوون حیات بشری به علم وابستگی دارد قوم و گروهی که فاقد آن باشند حتی در زندگی روزمره خود محتاج دیگرانند.

2- زمینه‌ساز سلطه اهریمنان می‌شود :

علی (ع) مردم را به سه دسته تقسیم می‌کند 1- دانایی که شناسای خداست 2- آموزنده‌ای که در راه رستگاری کوشاست 3- فرومایگانی رونده به چپ و راست که در هم آمیزند و پی هر بانگی را گیرند و با هر باد به سویی خیزند نه از روشنی دانش فروغی یافته‌اند و نه به سوی پناهگاهی استوار شتافتند. (35) این گروه سوم که نه عالم و نه در پی تحصیل علم‌اند دنباله‌رو هر منحرف و گمراهی می‌توانند بشوند.

در هر صورت خداوند بر مؤمنان تکلیف می‌کند که نسبت به آنچه علم و قطع ندارند پافشاری نکنند و از آن پیروی ننمایند.

(و لا تقف مالیس لك به علم ان السمع و البصر و الفؤاد كل اولئک كان عنه مسؤولا) (36) یعنی پیرو چیزی نباش که نمی‌دانی زیرا گوش و چشم و دل همه بازخواست خواهند شد.

در اصول کافی از امام صادق (ع) نقل می‌کند :

لو ان العباد اذا جهلوا وقفوا و لم یجحدوا، لم یکفروا یعنی اگر مردم آنگاه که نمی‌دانند، توقف کنند و در صدد انکار برنیایند، کافر نمی‌شوند. (37) ب - اصل پذیرش یگانگی انسانها امروزه این پرسش که آیا انسانها از هم بیگانه‌اند؟ به اشکال گوناگون به ذهن ما خطور می‌کند، به عنوان نمونه گاهی ممکن است این گونه سوال مطرح شود که : آیا می‌توان امید داشت روزی در میان همه مردمان جهان هماهنگی و تفاهم به وجود آید؟ اگر انسانها ذاتا با هم بیگانه نباشند، شاید بتوان چنین امیدی داشت.

دو نظریه کاملا متباین در این زمینه وجود دارد :

1- نظریه بیگانگی انسانها شاید هیچ فیلسوفی با توانایی و صراحت "تامس هابز" (1588-1679) به این بحث که انسانها ذاتا از هم بیگانه‌اند نپرداخته است. طبق استدلال وی، وضعیت ذاتی انسانها جنگ همه انسانها بر ضد همه انسانهاست. اگر دولت مرکزی نیرومندی نباشد که بر همه آمرانه حکم براند، آنگاه انسانها از همزیستی با هم حظی نخواهند برد بلکه، برعکس، محنتی عظیم را متحمل خواهند شد.

به طور کلی، در فلسفه "هابز" بیگانگی دو جنبه دارد، که یک جنبه آن مربوط به روان است . انسانها صرفا به دلیل خودخواهی ذاتیشان با هم بیگانه‌اند، هر کس در وهله نخست نگران حفظ حیات خویش و در مرحله بعد به دنبال چیزهایی از قبیل ثروت و منزلت است. وی معتقد است :

"انسان به دیگران اهمیتی نمی‌دهد، مگر اینکه در راه رسیدن به اهدافش کمکی یا مانع وی باشند بنابراین، این توجه انسان بیشتر به زندگی و قدرت خود است تا به چیز دیگر.

در زیر این جنبه مربوط به روان چیزی وجود دارد که می‌توان آن را جنبه "هستی شناسانه" بیگانگی نامید. هستی ترکیبی از اشیای متحرک است؛

هر واقعیتهای موقعیتی مشخص در مکان و زمان دارد و قوانین فیزیکی تغییرناپذیر بر آن حاکم است. هر فرد انسانی یکی از اجزای سازنده عالم است؛ وی از چیزهایی مانند سنگ و درخت پیچیده تر است، اما با آنها تفاوت ماهوی ندارد. اشیای مادی نسبت به یکدیگر اساسا حالتی صوری دارند؛ قیودی مانند شفقت، همدلی و هدف مشترک نمی‌تواند انسانها را یگانه کند، یگانگی انسانها فقط به این معنا شدنی است که آنان را، مانند سنگهایی که برای ساختن دیوار به کار می‌رود در جایی مشخص قرار دهند و در کنار هم استوار کنند" . (38) در همین راستا

بحث نسبیت گرایي اخلاقي مطرح شده است که هیچ اصل اخلاقي آن اعتبارش کلي نیست. بلکه اعتبار همه اصول اخلاقي به فرهنگ یا گزینش فردي بر مي‌گردد. "جان لد" استاد دانشگاه برن نسبیت گرایي اخلاقي را این گونه تعریف می‌کند :

نسبیت گرایي اخلاقي آموزه‌اي است که [می‌گوید] صواب و خطاي اخلاقي اعمال جوامع مختلف فرق می‌کند و هیچ ملاک اخلاقي عام و مطلقي که برای همه انسانها در همه زمانها الزام آور باشد، وجود ندارد. (39) "روث بندیکت" به شکل دیگری نسبیت را توضیح داده است؛ او می‌نویسد :

الگوی فرهنگی هر تمدني از بخشي خاص از کمان بزرگ انگیزه ها و اهداف بالقوه انساني بهره می‌گیرد... هر فرهنگی از فن آوریهای مادي یا ویژگیهای فرهنگی گزینش شده استفاده می‌کند این کمان بزرگ که همه رفتارهای ممکن انساني در امتداد آن توزیع شده‌اند. بسیار عظیم تر و پرتعارض تر از آن است که فرهنگ واحدی بتواند حتی از بخش معتناهی از آن استفاده کند. بنابراین "انتخاب و گزینش" شرط اول است. (40) 2- نظریه یگانگی انسانها بسیاری از متفکران استدلال می‌کنند که انسانها اساسا یگانه‌اند . احتمالا ارسطو (384-322 قبل از میلاد) متنقدترین آنان است. از نظر وی، انسان دقیقا مانند برگی که به اقتضای ژرفای طبیعتش بخشي از درخت است، به تمامی و ناگزیر عضوی از شهر است. "انسان منزوی که توان مشارکت در مصالح جامعه سیاسی را ندارد، یا به دلیل خودکفا بودنش نیازمند چنین مشارکتی نیست، عضوی از پولیس (دولت شهر) به حساب نمی‌آید و بنابراین باید یا حیوان باشد یا خدا" (41) طرفداران این نظریه می‌گویند : نسبیت گرایان از مشاهده اینکه فرهنگهای گوناگون دارای قواعد متفاوت‌اند، این نتیجه نامعقول و ناموجه را می‌گیرند که مجموعه قواعد هیچ فرهنگی، بهتر از دیگری نیست.

بلکه بهتر بودن مجموعه‌اي از قواعد بر مجموعه دیگر بستگی به اهداف نظام اخلاقي دارد . اما ما معتقدیم : اهداف قواعد اخلاقي بقای جامعه، برطرف کردن رنج و غم، رشد و شکوفایی انساني، حل عادلانه و دقیق تعارضهای میان منافع است. این اهداف مجموعه‌اي از اصول مشترک را به بار می‌آورند که در واقع، زمینه و بنای برخی از تفاوت‌های فرهنگی است که انسان شناسان گزارش کرده‌اند. "دیوید هیوم" در قرن هیجدهم متذکر شد که سرشت انساني در طول اعصار و امصار در اساس یکسان بوده است و به تازگی "ای. او. ویلسون" زیست شناس اجتماعی، بیش از بیست ویژگی کلي را شناسایی کرده است. (42)

3- نظریه اسلام نظر اسلام درباره ویژگیهای کلي انسان همان نظریه یگانگی است و اصول اخلاقي را اصول ثابت و مشترک بین همه انسانها و مشترک در همه زمانها می‌داند گرچه ممکن است فروع گاهی هم به حق تغییر کند. بنابراین تحول انسان به عنوان یک حقیقت مادي که متحول هم هست با تحول ارزشهای انساني دو مساله است و ما اگر اصول ارزشهای انساني را متحول و نسبی بدانیم؛ برای هر گروهی و برای هر طبقه‌اي و برای صاحب هر ایدئولوژی‌اي، یک نوع اخلاق و ارزش در زندگی قایل شویم، در واقع اخلاق را از اساس انکار کرده و بی‌پایه دانسته‌ایم .

در آیه معروف فطرت خداوند می‌فرماید :

(فَأَقْمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ وَلَكِن أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ) (43) یعنی پس روی خود را به سوی دین کن در حالی که حق‌گرا هستی، فطرتی که خدا بشر را بر آن فطرت آفریده و در آفرینش خدا دگرگونی نیست. این است دین مستقیم ولی بیشتر مردم نمی‌دانند . در این آیه، با در کمال صراحت، دین را؛ یک امر فطرتی برای همه مردم می‌شناسد.

علامه طباطبائي در ذیل این آیه برای اینکه اثبات کند نوع انسانها دارای یک سعادت و شقاوت‌اند این گونه استدلال می‌کند: اگر سعادت افراد انسانها به خاطر اختلافی که با هم دارند مختلف می‌شد، یک جامعه صالح و واحدی که ضامن سعادت افراد آن جامعه باشد، تشکیل نمی‌گشت. و همچنین اگر سعادت انسانها به حسب اختلاف اقطار و سرزمینهایی که در آن زندگی می‌کنند، مختلف می‌شد و سنت اجتماعی عبارت می‌شد، از آنچه منطقه اقتضا کند، آنوقت دیگر انسانها نوع واحدی نمی‌شدند بلکه به اختلاف منطقه‌ها مختلف می‌شدند و نیز اگر سعادت انسانها به اقتضای زمانها مختلف می‌شد، باز انسانهای قرون و اعصار نوع واحدی نمی‌شدند و انسان هر عصری غیر انسان زمان دیگر می‌شد.

و اجتماع انسانی سیر تکاملی نمی‌داشت و انسانیت از نقص متوجه کمال نمی‌گردید. چون دیگر نقص و کمالي وجود نداشت زیرا وقتی انسان گذشته غیر انسان فعلی باشد، نقص و کمال او مخصوص به خودش می‌شود. و نقص و کمال این نیز مخصوص خودش می‌گردد. و وقتی انسانیت به سوی کمال سیر می‌کند که یک جهت مشترک و ثابت بین همه انسانهای گذشته و آینده باشد.

البته منظور ما از این حرف این نیست که اختلاف افراد و مکانها و زمانها هیچ تاثیری در برقراری سنت دینی ندارد بلکه ما فی الجملة و تا حدی از آنرا قبول داریم. (44) بنابر این به نظر علامه به دو دلیل:

1- اجتماعی بودن انسان

2- وحدت نوعی آن

انسانیت واحدی حقیقی بین همه افراد و اقوام است، ایشان در پایان بحث دلایل خودشان را بر این دو مساله کاملاً توضیح می‌دهند.

آیات دیگری نیز بر وحدت انسانها و داشتن فطرتی واحد، دلالت دارد از آن جمله به آیه ذر (45) و آیه عهد (46) و... (47) می‌توان مراجعه کرد.

در سخنان علی (ع) در فلسفه بعثت انبیاء نیز چنین آمده است:

(فبعث فیهم رسلاً و وائر الیهم انبیاء لیستأدوهم میثاق فطرته و یذکروهم منسی نعمته و یحتجوا علیهم بالتبلیغ و یثیروا لهم دفائن العقول) (48) یعنی چنین بود که خداوند فرستادگانش را در میان آنان برانگیخت و پیامبران خود را پی‌درپی به سویشان فرستاد تا میثاق فطرت توحیدی را از آنان باز جویند و نعمتهای فراموش شده را یادشان آورند و با تبلیغ بر آنان احتجاج کنند و خردهای به گور خفته را برانگیزند. پیامبران آمدند که مردم را آگاه کنند به اینکه در عمق روح شما، در اعماق ضمیر باطن شما، گنجهایی وجود دارد که دفن شده (نه اینکه فاسد باشد) و خودتان غافلید.

بنابراین گرایش به حقیقت و دانایی هنر و زیبایی خیر و فضیلت خلاقیت عشق و پرستش همه از فطرت انسان سرچشمه می‌گیرد یعنی انسان حقیقتی است مرکب از روح و بدن.

روحش الهی است (و نفخت فیه من روحی) (49) و جسمش عنصر طبیعی است. عناصر طبیعی او را به طبیعت وابسته می‌کند و عناصر غیر طبیعی او را به ماوراء طبیعت سوق می‌دهند.

علی (ع)، در جمله معروف خود به مالک، تعریف خود را از انسانها این گونه بیان می‌فرماید: اما اخ لک فی الدین او نظیر لک فی الخلق. یعنی مردم یا برادران دینی تواند یا هم نوع تو و در انسانیت با تو برابری. (50) اینهمه عربده و مستی و ناسازی چیست؟

نه همه هم‌ره و هم قافله و همزادند! (51) به طور کلی آنچه پیامبران عرضه داشته‌اند چیزی است که از

خواسته‌های فطری بشر بوده است .

ج - اصل پذیرش وجود اختلاف در میان انسانها در عین حال که افراد بشر از یک وحدت نوعی برخوردارند همانگونه که قبلا اشاره شد اما نمیتوان وجود اختلاف و تفاوت را بین آنان انکار کرد و همه را به یک چشم دید و از همه توقعی یکسان داشت. اختلاف بین افراد بشر هم در امور ظاهری و مادی است و هم در امور معنوی و باطنی.

1- اختلاف ظاهری

اختلاف ظاهری از قبیل جنسیت، نژاد، رنگ و... گر چه واقعیت دارد اما موجب برتری و امتیاز نمی‌گردد و تفاوتی در ماهیت وجودی انسان ایجاد نمی‌کند.

قرآن این اختلاف را پذیرفته و آن را جعل تکوینی و طبیعی می‌داند :

(یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرّمکم عند الله اتقیکم) (52)
یعنی ای مردم! ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را دسته‌ها و قبیله‌ها کردیم تا یکدیگر را بشناسید ولی گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست.

2- اختلاف معنوی و باطنی

اختلاف معنوی ممکن است از چند امر ناشی شود :

الف) اختلاف استعدادها

ب) اختلاف درجات ایمان

منشا اختلاف استعدادها ممکن است ذاتی باشد یعنی افرادی دارای استعدادهای بالاتری از دیگران باشند و ممکن است به دلیل تاخر وجودی باشد، به این معنا که انسانهایی که در قرون متاخر به دنیا آمده‌اند به دلیل پیشرفت علوم مسایلی برای آنها قابل فهم شده است که برای پیشینیان مفهوم نبوده است. این مساله در فهم بعضی از معارف دینی هم مصداق دارد. در روایات از معصومین وارد شده است که فهم عمیق سوره توحید و آیات اول سوره حدید در آخر الزمان میسر می‌شود. در هر صورت این گونه اختلاف گرچه موجود است ولی دین یک حد اقلی که قابل فهم و درک برای همه است الزامی نموده و این اختلافات را وسیله امتحان و دریافت کمالات قرار داده است و منشا اختلاف شرایع شده است.

در آیه 48 سوره مائده می‌خوانیم :

(و انزلنا الیک الکتاب بالحق مصدقا لما بین یدیه من الکتاب و مهیمنا علیه فاحکم بینهم بما انزل الله و لا تتبع اهواءهم عما جاءک من الحق لكل جعلنا منکم شرعة و منهاجا و لو شاء الله لجعلکم امة واحدة و لکن لیلوکم فی ما اتیکم فاستبقوا الخیرات) یعنی این قرآن را به حق بر تو نازل کردیم و این در حالی است که کتابهای پیشین را که در برابر آن قرار دارد تصدیق می‌کند و شاهد و نگاهبان آنهاست. بنابراین به آنچه خدا نازل کرده است، در میان آنها حکم کن و از هوی و هوسشان پیروی مکن که از احکام الهی باز مانی. برای هر گروه از شما آیین و طریقه روشنی قرار دادیم و اگر خدا می‌خواست همه شما را به صورت یک امت در می‌آورد ولی خواست در آنچه به شما داده است امتحانتان کند پس در نیکیها بر یکدیگر پیشی گیرید.

به چند نکته در این آیه توجه کنید :

1- شریعت و دین به معنای راه است ولی ظاهر قرآن این است که شریعت را به معنای "اخص" و کوتاهتر از دین به کار می‌برد زیرا گرچه انبیاء را دارای شرایع گوناگون می‌داند ولی همه را دارای یک دین می‌داند که همان اسلام

(تسلیم در برابر خدا) (53) است (ان الدین عند الله الاسلام) (54) یا (ما کان ابراهیم یهودیا و لا نصرانیا و لکن کان حنیفا مسلما) (55) 2- خداوند بندگان خود را جز به یک دین که همان اسلام و تسلیم در برابر اوست مکلف نساخته ولی آنان را برای رسیدن به آن هدف به راههای گوناگون انداخته و طبق استعدادهای متنوعشان سندهای مختلفی برای آنها درست کرده که همان شریعتهای نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد (ص) است. چنانکه خداوند چه بسا در یک شریعتی به دلیل منقضي شدن مصلحت حکم پیشین و پیدایش مصلحت حکم تازه، پاره‌ای از احکام را نسخ می‌کند.

3- علت اختلاف شریعت‌ها مربوط به گذشت زمان و ترقی بشر در مراتب استعداد و آمادگی می‌باشد و تکلیف‌های الهی و احکام شرعی هم برای بشر چیزی جز یک آزمایش الهی در مواقع گوناگون زندگی نیست، به عبارتی دیگر برای هر امتی از شماها شریعت و راهی قرار داد و اگر خداوند می‌خواست شما همه را یک امت گرفته برایتان یک شریعت مقرر می‌کرد ولی شریعت‌های گوناگون برایتان مقرر کرد تا شما را در نعمت‌های گوناگونی که به شما داده بیازماید، اختلاف نعمتها مستلزم اختلاف امتحان که عنوان وظایف و احکام شرع است، می‌باشد. در روایات نیز به این دو نوع اختلاف (استعدادها - درجات ایمان) توجه شده است.

مرحوم کلینی در کافی از زرارہ نقل می‌کند که خدمت امام باقر (ع) رسیدم و عرض کردم : ما خود را تراز کنیم (و بسنجیم) ؛ فرمود : تراز چیست؟ عرض کردم : شاقول، پس هر کس با ما موافقت داشت. چه علوی باشد، چه غیر او، او را دوست داریم (به عنوان یک مسلمان و اهل نجات) و هر که با ما مخالف بود، چه علوی و چه غیر او، از او بی‌زاری جویم (به عنوان یک گمراه و اهل هلاک). پس به من فرمود : ای زرارہ گفتار خداوند از گفتار تو درست‌تر است؟ پس کجایند آنها که خدای عز و جل در باره آنها فرموده : " مگر ناتوانان از مردان و زنان و کودکان که نه چاره دارند و نه راه بجایی برند" (56) کجایند آنانکه به امید خدایند؟ (57) کجایند آنانکه کار نیک را با کردار بد به هم آمیختند؟ (58) کجایند اصحاب اعراف؟ (59) کجایند مؤلفه قلوبهم؟

حماد در روایت خود از زرارہ در باره این ماجرا نقل می‌کند که گفت : در این هنگام کار من و امام به مباحثه کشید، فریاد هر دو مان بلند شد که هر کس در بیرون خانه بود می‌شنید. " (60) منظور حضرت این بود که میزان خوبی و بدی و اهل بهشت و دوزخ بودن فقط هم‌عقیدگی با شیعه نیست. و امام (ع) فرمود : بسا که ناتوان در دین از مخالفان که عنادی نورزند و سایر اصنافی که ذکر فرموده که در قرآن از آنها یاد شده، به بهشت روند زیرا که خداوند وعده عفو و آمرزش به آنها داده است و نباید از آنها بی‌زاری جست.

از امام صادق (ع) روایت شده است : شما را با بی‌زاری چکار که از یکدیگر بی‌زاری می‌جوید؟ همانا بعضی مؤمنین از بعضی دیگر افضلند و بعضی از بعضی دیگر نمازشان بیشتر است و بعضی تیزبینی بیشتر است و همین است درجات ایمان (61) (که خدای متعال فرموده : (هم درجات عند الله) (62) همچنین از امام سجاد (ع) نقل شده است که : به خدا سوگند اگر ابوذر می‌دانست در قلب سلمان چه می‌گذرد او را می‌کشت در حالی که بین آن دو، پیامبر عقد اخوت بسته بود (63) بنابراین با حفظ همه مسایلی که تاکنون مطرح شد؛ در بحث گفت و گو همه این اختلافات باید ملحوظ گردد و توقعات بالاتری وجود نداشته باشد. در روایتی آمده است که هاشم بن البرید گفت : من و محمد بن مسلم و ابو الخطاب در یک جا گرد آمده بودیم، ابو الخطاب پرسید عقیده شما در باره کسی که امر امامت را نشناسد چیست؟ من گفتم : به عقیده من کافر است. ابو الخطاب گفت : تا حجت بر او تمام نشده کافر نیست، اگر حجت تمام شد و شناخت آنگاه کافر است. محمد بن مسلم گفت سبحان الله اگر امام را نشناسد و جحود و انکار هم نداشته باشد چگونه کافر شمرده

می‌شود؟! خیر غیر عارف اگر جاحد نباشد کافر نیست به این ترتیب ما سه نفر سه عقیده مخالف داشتیم. موقع حج رسید و به حج رفتم و در مکه به حضور امام صادق (ع) رسیدم، جریان مباحثه سه نفری را به عرض امام رساندم و نظر حضرت را خواستم. امام فرمود: من وقتی جواب تو را می‌دهم و میان شما قضاوت می‌کنم که آن دو نفر هم باشند. وعدگاه من و شما سه نفر همین امشب در منی نزدیک جمره وسطی. شب که شد سه نفری رفتیم.

امام در حالی که بالشی را به سینه خود چسبانده بود سؤال را شروع کرد: چه می‌گویید در باره خدمتکاران، زنان، افراد خانواده خودتان؟ آیا آنها به وحدانیت خدا شهادت نمی‌دهند؟ من گفتم: چرا. فرمود: آیا به رسالت پیغمبر گواهی نمی‌دهند؟ گفتم: چرا. فرمود: آیا آنها مانند شما امامت و ولایت را می‌شناسند؟ گفتم: خیر. فرمود: پس تکلیف آنها به عقیده شما چیست؟ گفتم: عقیده من این است که هر کس امام را شناسد کافر است. فرمود: سبحان الله. آیا مردم کوچه و بازار را ندیده‌ای، سقاها را ندیده‌ای؟ گفتم: چرا، دیده و می‌بینم. فرمود: آیا اینها نماز نمی‌خوانند؟ روزه نمی‌گیرند؟ حج نمی‌گزارند؟ به وحدانیت خدا و رسالت پیغمبر شهادت نمی‌دهند؟ گفتم: چرا. فرمود: خوب آیا اینها مانند شما امام را می‌شناسند؟ گفتم: نه. فرمود: پس وضع اینها چیست؟ گفتم: به عقیده من هر که امام را شناسد کافر است. فرمود: سبحان الله! آیا وضع کعبه و طواف این مردم را نمی‌بینی؟ هیچ نمی‌بینی که اهل یمن چگونه به پرده‌های کعبه می‌چسبند؟ گفتم: چرا. فرمود: آیا اینها به توحید و نبوت اقرار و اعتراف ندارند؟ آیا نماز نمی‌خوانند؟ روزه نمی‌گیرند؟ حج نمی‌گزارند؟ گفتم: چرا. فرمود: خوب آیا اینها مانند شما امام را می‌شناسند؟ گفتم: نه. فرمود: عقیده شما در باره اینها چیست؟ گفتم: به عقیده من هر که امام را شناسد کافر است. فرمود: سبحان الله! این عقیده، عقیده خوارج است.

امام آنگاه فرمود: حالا مایل هستید که حقیقت را بگویم؟

هاشم که به قول مرحوم فیض، می‌دانست قضاوت امام بر ضد عقیده اوست، گفت: نه.

امام فرمود: همانا بسیار بد است برای شما که چیزی را که از ما شنیده‌اید از پیش خود بگویید. هاشم بعدها به دیگران چنین گفت: گمان کردم که امام نظر محمد بن مسلم را تایید می‌کند و می‌خواهد ما را به سخن او برگرداند. (64) فلاسفه اسلام، این مساله را به شکلی دیگر بیان کرده‌اند، اما نتیجه‌ای که گرفته‌اند مآلاً بر آنچه ما از آیات و روایات استنباط کردیم منطبق است.

صدر المتألهین در مباحث خیر و شر اسفار از جمله اشکالات آنجا این مطلب را ذکر می‌کند که: چگونه می‌گوئید خیر بر شر غلبه دارد و حال آنکه وقتی که در انسان که اشرف کائنات است نظر می‌افکنیم می‌بینیم اکثر انسانها از لحاظ عمل گرفتار اعمال زشت، و از لحاظ اعتقاد دچار عقاید باطل و جهل مرکب‌اند و اینها امر معاد آنها را ضایع و آنان را مستحق شقاوت می‌گرداند. پس عاقبت نوع انسان که ثمره و گل سر سبد هستی است شقاوت و بدبختی است.

صدر المتألهین در جواب این اشکال می‌گوید:

مردم در آن جهان از نظر سلامت و سعادت مانند این جهان از نظر سلامت‌اند. همانطوری که در این جهان سالم و زیبای زیبا و همچنین بیمار بیمار و زشت زشت در اقلیت می‌باشند و اکثریت با متوسطان است که سالم نسبی می‌باشند، در آن جهان نیز "کملین" که به تعبیر قرآن "السابقون" می‌باشند و همچنین "اشقیاء" که به تعبیر قرآن "اصحاب الشمال" می‌باشند، اندکند و غلبه با متوسطان است که قرآن کریم آنها را "اصحاب الیمین" می‌خواند. پس در هر دو نشاء غلبه با اهل رحمت است. (65) به عبارت دیگر از نظر اسلام و با دید فقهی ما، آنها

مسلمان نیستند ولی از لحاظ حقیقت مسلم می‌باشند یعنی تسلیم حقیقت می‌باشند و عناد با آن ندارند.
د - اصل آزادی در فکر و اندیشه و حتی در انتخاب راه طرفداران ادیان الهی معتقدند هدف از این زندگی جهان آخرت است.

آدمیان می‌بایست در این جهان به گونه‌ای زیست کنند که به فلاح و رستگاری جهان آخرت نایل گردند و برای وصول به این هدف بیش از هر چیز باید مؤمن به اعتقادات دینی باشند تا بدین ترتیب اعمال آنان مقبول درگاه خداوند افتد و آمرزش ارواح آنان تامین گردد والا پایبندی به عقل و متابعت از فرامین اخلاقی بتنهایی سعادت اخروی انسانها را تدارک نمی‌کند.

حال که معلوم شد ایمان به خدا و معاد اصل است. برای سعادت‌مند کردن مردم چه راهی را باید برگزید؟
جمعی معتقدند از اجبار و زور می‌توان برای نجات مردم کمک گرفت. "اگوستین" برای این عقیده چنین استدلالی می‌کند: اگر قرار است کسی در اثر از دست دادن ایمان خود محکوم به آتش ابدی شود، بهتر است در صورت لزوم بازور او را مؤمن نمود تا بدین وسیله زندگی جاودانه او تدارک شود و البته چنین اجبار و زوری ممدوح و پسندیده است چرا که بهشت را برای او به ارمغان خواهد داشت و حتی اگر چنین فردی در زیر شکنجه جان خود را از دست دهد، چنین شکنجه و مرگی در برابر آنچه که در جهنم با آن رو به رو خواهد شد، چیزی نیست. به وسیله این درد، زندگی جاودانه او تدارک می‌شود. فرد شکنجه می‌شود تا به بهشت برود و چنین آزار و شکنجه‌ای قطعاً ارزش آن را دارد. در مقابل جمعی بر این عقیده‌اند که اعتقاد به دین، ضرورتاً همراه با پذیرش اختیاری و داوطلبانه آن ممکن است. زور و اجبار هیچگاه قادر نیست که اعتقاد قلبی و حقیقی به وجود آورد. "جان لاک"

استدلال می‌کند که سرکوب، سیاست موثری نیست. زیرا زور می‌تواند به ظاهر فرد را به اطاعت وادارد، اما نمی‌تواند موجب پذیرش عقیده‌ای در روح او گردد؛ تنها نتیجه اعمال زور گسترش نفاق و تظاهر و ریاکاری خواهد بود. بنابراین سیاست سرکوبگرانه در زمینه عقاید از نظر اخلاقی زیانبار است و به طریق اولی موجب هدایت کسی به راه راست نمی‌شود و رستگاری او را تامین نمی‌کند. (66) در قرآن آیاتی در باره آزادی آمده است و انسان را در برابر آزادی و انتخاب راه خویش مسؤول و متعهد می‌داند تا خود پاسخگویی انتخاب راه و جوابگویی اندیشه خود باشد. آیاتی که ما را به این مساله رهنمون می‌سازد عبارت‌اند از: (لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من البغی) (67) بدین معنا که دین برخورداری از حقیقتی راستین و راهی استوار و پایدار است و گرنه "لا اکراه فی الدین" معنا نداشت، زیرا اکراه یعنی چیزی را علی‌رغم خواست خویش پذیرفتن، اما اگر اندیشه‌ای واضح و عیان باشد و فرصت انتخاب و اختیار را به انسان بدهد و بر اساس دلایلی پایدار و گفتاری استوار، راه را به انسان نشان دهند و بر این نکته نیز تاکید کنند که انتخاب‌کننده راه خطا و اندیشه کج، باید پاسخگویی آن و منتظر عقاب و فرجام بد خویش هم باشد، دیگر جایی برای اکراه نمی‌ماند. چنانکه از 1- (و قل الحق من ربکم فمن شاء فليؤمن و من شاء فليکفر) (68) یعنی بگو این حق است از سوی پروردگارتان، هر که خواست ایمان بیاورد و هر که خواست کافر شود.

چنین استفاده می‌شود که هر انسانی مسؤول انتخاب راه خویش خواهد بود و 2- (و لو شاء ربک لامن من فی الارض کلهم جميعاً فان تکره الناس حتی یكونوا مؤمنین) (69) یعنی اگر پروردگارت می‌خواست تمام زمینیان ایمان می‌آوردند. آیا تو می‌خواهی مردم را مجبور کنی که ایمان بیاورند؟!

3- (و لو شاء الله ما اشركوا و ما جعلناک علیهم حفیظاً و ما انت علیهم بوكیل) (70) یعنی اگر خدای می‌خواست مشرک نمی‌شدند، ما تو را نگهبان آنها قرار ندادیم و عهده‌دار امورشان نیستی.

بدان معناست که ای پیامبر تو نمی‌توانی بر فکر و اندیشه آنان فشار آوری بلکه تو فکر و اندیشه خود را برای مردم عرضه کن و رسالت و آیین خویش را بدون در نظر گرفتن پاسخ آنها یا برخورد مثبت و منفی آنها مطرح کن. 4- (فذكر انما انت مذكر، لست عليهم بمصيطر) (71) یعنی پس تذکر ده که تو تذکردهنده‌ای تو بر آنها مسلط نیستی.

همه این آیات و امثال آنها ارزش دادن به فکر و اندیشه است و نپذیرفتن اهرمهای فشار بر فکر و خرد است. زیرا این کار با هیچ منطق و اندیشه‌ای سازگار نیست.

در هر صورت خداوند می‌فرماید اگر ما می‌خواستیم همه مردم را یک امت قرار دهیم می‌توانستیم ولی خواسته ایم آنان را بیازماییم تا خود راه حق را انتخاب کنند : (و لو شاء ربك لجعل الناس امة واحدة و لا يزالون مختلفين) (72) و (لو شاء الله لجعلكم امة واحدة و لكن ليلوكم في ما آتيكم) (73) آری دینداری اگر از روی اجبار باشد دیگر دینداری نیست. می‌توان مردم را مجبور کرد که چیزی نگویند و کاری نکنند اما نمی‌توان مردم را مجبور کرد که اینگونه یا آنگونه فکر کنند. اعتقاد باید از روی دلیل و منطق باشد. البته مسایل مربوط به امر به معروف و نهی از منکر با شرایط خود در جای خود محفوظاند و در این گونه مسایل اصل بر ارشاد است نه اجبار.

پی نوشت ها :

1- نخستین گفت و گو بین هابیل و قابیل در مورد پذیرش و عدم پذیرش قربانی آنها به وجود آمد (ر.ک : آیات 27 تا 30 سوره مائده) .

2- ر.ک : الامام الصدر و الحوار (کلمة سواء)، المؤتمر الدول، شركة المطبوعات للتوزيع و النشر، ص 95.

3- ر.ک : دکتور احمد شلبي، مقارنة الاديان، الطبعة الثامنة (1988)، مكتبة النهضة المصرية، ج 1، ص 27.

4- (سوره بقره/ 113)

5- همان.

6- بقره/ 32- 30.

7- اعراف/ 18- 12.

8- عنكبوت/ 14.

9- هود/ 32

10- هود/ 47- 45.

11- هود/ 74.

12- نحل/ 125.

13- مفسرین گفته‌اند دعوت کردن به وسیله حکمت و برهان و دلیل عقلی و علمی برای یک دسته خاص است، ولی بعضی از مردم استعداد بیان عقلی و علمی را ندارند، راه هدایت آنان پند و اندرز است با تمثیل و قصه و حکایت. دسته سوم کسانی هستند که برای ایراد گرفتن آمده‌اند با آنها مجادله کن اما به نحو احسن یعنی در مجادله از راه حق و حقیقت خارج نشو. بی انصافی مکن، حق کشی نکن دروغ به کار نبر و...

14- عنكبوت/ 48.

15- ر.ک : نوح/ 21؛ شعراء/ 130 و 151؛ انبیاء/ 54؛ طه/ 47؛ زخرف/ 63.

- 16- ر.ک : زخرف / 87 "و لئن سالتهم من خلقهم ليقولن الله فاني يؤفكون" ؛ عنكبوت / 61 و 63؛ لقمان / 25؛ زمر / 38؛ زخرف / 9.
- 17- زمر / 3.
- 18- يوسف / 106.
- 19- كليني، كافي، ج 4، ص 143، انتشارات علميه اسلاميه، چاپ اول (1348) .
- عن ابي عبد الله (ع) قال ان بني امية اطلقوا للناس تعليم الايمان و لم يطلقوا تعليم الشرك لكي اذا حملوهم عليه لم يعرفوه.
- 20- مجلسي، مرآة العقول، ج 11، ص 234، دار الكتب الاسلاميه، الطبعة الثانيه، 1363 هـ . ش.
- 21- توبه / 31.
- 22- محمد ابو زهره، تاريخ الجدل، دار الفكر العربي، الطبعة الاولى (1934) وي منشا اختلافات را ده چيز شمرده است.
- ر.ک : صص 11- 7.
- 23- فصلت / 34.
- 24- زمر / 18.
- 25- وصيته (ع) لهشام و صفته للعقل : ان الله تبارك و تعالي بشر اهل العقل و الفهم في كتابه فقال فبشر عبادي...
- بحار الانوار، ج 75، ص 296، چاپ بيروت؛ كليني، همان، ج 1، ص 14، روايت 12.
- 26- الميزان، ج 23، ص 251.
- 27- انفال / 22.
- 28- كليني، همان، ج 1، ص 35.
- 29- فيض كاشاني، محجة البيضاء، قم، دفتر انتشارات اسلامي، 1415 ق، ج 1، ص 21.
- 30- كليني، همان، ج 1، ص 43، روايت 5.
- 31- كليني، همان، ج 8، ص 167.
- 32- خذوا الحق من اهل الباطل و لا تأخذوا الباطل من اهل الحق كونوا نقاد الكلام. بحار الانوار، چاپ بيروت، ج 2، ص 96، روايت 39.
- 33- نهج البلاغه، صبحي صالح، حكمت 289.
- 34- همان، خطبه 94.
- 35- همان، حكمت 139.
- 36- اسراء / 36.
- 37- اصول كافي، چاپ آخوندي، ج 2، ص 388.
- 38- تفكر سياسي، نوشته گلن تيندر، ترجمه محمود صدري، ص 23.
- 39- جانلد، نسبت گرايي اخلاقي، و دسورث، 1973، به نقل از مجله نقد و نظر، ش 14- 13، ص 327.
- 40- الگوهاي فرهنگ، نيويورک 1942، ص 219 به نقل از مجله نقد و نظر، ش 14- 13، ص 327.
- 41- تفكر سياسي، نوشته گلن تيندر، ترجمه محمود صدري، ص 23.

42. ر.ک : نقد و نظر، ش14- 13، ص. 335.
43. روم / 30.
44. ترجمه تفسیر المیزان، ج 31، ص 288- 287.
45. اعراف / 172.
46. یس / 60.
47. نساء / 1.
48. نهج البلاغه، خطبه 1.
49. ص / 72.
50. نهج البلاغه نامه / 53.
51. مولوی، دیوان شمس.
52. حجرات / 13.
53. البته لازمه تسلیم خدا شدن، پذیرفتن دستورهای اوست و روشن است که همواره به آخرین دستور خدا باید عمل کرد و آخرین دستور خدا همان چیزی است که آخرین رسول او آورده است .
54. آل عمران / 19.
55. آل عمران / 67.
56. نساء / 98.
57. اشاره به آیه 106 سوره توبه "و آخرون مرجون لامر الله اما يعذبهم و اما يتوب عليهم" .
58. اشاره به آیه 102 سوره توبه "و آخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملا صالحا و آخر شيئا" .
59. اشاره به آیه 42 سوره اعراف "و علي الاعراف رجال يعرفون كلا بسيماهم و نادوا اصحاب الجنة ان سلام عليكم لم يدخلوها و هم يطمعون"
60. کلینی، همان، ج4، ص. 92.
61. کلینی، همان، ج3، ص. 76 عن ابي عبد الله (ع) قال : "ما انتم و البراءه يبرأ بعضكم من بعض، ان المؤمنين بعضهم افضل من بعض و بعضهم اكثر صلاة من بعض و بعضهم انفذ بصرا من بعض و هي درجات" .
62. آل عمران / 163.
63. بحار الانوار، چاپ بیروت، ج2، ص190 "و لله لو علم ابوذر ما في سلمان لقتله و لقد آخا رسول الله (ص) بينهما فما ظنكم بسائر الخلق.
64. کلینی، همان، ج2، باب الضلال، ص 401، به نقل از کتاب عدل الهی، شهید مطهری، ص. 345.
65. به نقل از عدل الهی، شهید مطهری، ص. 349.
66. تسامح آری یا نه، دفتر نخست ، ص. 49.
67. بقره / 256.
68. کهف / 29.
69. یونس / 99.
70. انعام / 107.
71. غاشیه / 22- 21.

72. هود. / 118.

73. آل عمران. / 48.

***** برگرفته از مجله نامه مفید، شماره 16